(لوح عاشق ومعشوق) (نزل في اول عيد الرضوان)

حضرت بهاءالله

اصلی فارسی



**﴿ هُوَ العَلِيُّ العَالِي الأَعْلَی ﴾**

ای بلبلان الهی از خارستان ذلّت بگلستان معنوی بشتابيد و ای ياران ترابی قصد آشيان روحانی فرمائيد مژده بجان دهيد که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابوابهای گلزار قدم را گشوده چشمها را بشارت دهيد که وقت مشاهده آمد و گوشها را مژده دهيد که هنگام استماع آمد دوستان بوستان شوق را خبر دهيد که يار بر سر بازار آمد و هدهدان صبا را آگه کنيد که نگار اذن بار داده ای عاشقان روی جانان غم فراق را بسرور وصال تبديل نمائيد و سمّ هجران را بشهد لقاء بياميزيد اگر چه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبيبان از پی محبوب روان در اين ايّام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشّاق مينمايد و محبوب جويای أحباب گشته اين فضل را غنيمت شمريد و اين نعمترا کم نشمريد نعمتهای باقيه را نگذاريد و باشيای فانيه قانع نشويد برقع از چشم قلب برداريد و پرده از بصر دل بردريد تا جمال دوست بی حجاب بينيد و نديده ببينيد و نشنيده بشنويد ای بلبلان فانی در گلزار باقی گلی شگفته که همه گلها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بيمقدار پس از جان بخروشيد و از دل بسروشيد و از روان بنوشيد و از تن بکوشيد که شايد ببوستان وصال درائيد و از گل بيمثال ببوئيد و از لقای بيزوال حصّه بريد و از اين نسيم خوش صبای معنوی غافل نشويد و از اين رايحه قدس روحانی بی نصيب نمانيد اين پند بندها بگسلد و سلسله جنون عشق را بجنباند دلها را بدلدار رساند و جانها را بجانان سپارد قفص بشکند و چون طير روحی قصد آشيان قدس کند چه شبها که رفت و چه روزها که در گذشت و چه وقتها که بآخر رسيد و چه ساعتها که بانتها آمده و جز باشتغال دنيای فانی نَفَسی بر نيامد سعی نمائيد تا اين چند نَفَسی که باقی مانده باطل نشود عمرها چون برق ميگذرد و فرقها بر بستر تراب مقرّ و منزل گيرد ديگر چاره از دست رود و أمور از شصت شمع باقی بيفانوس روشن و منير گشته و تمام حجبات فانيرا سوخته ای پروانه گان بی پروا بشتابيد و بر آتش زنيد و ای عاشقان بی دل و جان بَرِ معشوق بيائيد و بی رقيب نزد محبوب دويد گل مستور ببازار آمد بی ستر و حجاب آمد و بکلّ ارواح مقدّسه ندای وصل ميزند چه نيکو است اقبال مقبلين فَهَنِيئًا لِلْفَائِزِينَ بِأَنْوَارِ حُسْنٍ بَدِيعٍ